

----- هانس گئورگ گادامر -----

هرمنوتیک دین و اخلاق

----- ترجمه شهاب الدین امیرخانی -----



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۱۱	مقدمه مترجم
۱۵	مقدمه مترجم آلمانی به انگلیسی
۲۵	بخش یکم: کانت و پرسش درباره خدا
۴۵	بخش دوم: درباره امکان یک فلسفه اخلاق
۶۷	بخش سوم: درباره امر الوهی در اندیشه یونان باستان
۹۳	بخش چهارم: مسئله هستی‌شناختی ارزش
۱۱۳	بخش پنجم: اندیشه به مثابه رستگاری (افلوپین واسط بین افلاطون و آگوستین)
۱۲۹	بخش ششم: اسطوره در عصر علم
۱۴۳	بخش هفتم: اخلاق ارزش و اخلاق عملی
۱۶۱	بخش هشتم: تأملاتی درباره رابطه دین و علم
۱۷۱	بخش نهم: تأملی درباره نقش دوستی در علم اخلاق یونانی
۱۸۹	بخش دهم: ارسطو و اخلاقیات دستوری
۲۱۳	یادداشت‌ها

کانت و پرسش درباره خدا

(۱۹۴۱) [۱۳۱۹]

آن کس که در این روزگار فلسفه می‌ورزد، نمی‌تواند رودرروی این حقیقت تاب بیاورد که پرسش خدا بسی صعب است. پس باید پرسید آیا فلسفه درباره خدا می‌پژوهد؟ آیا گزاره «خدا هست» برای فیلسوف فقط به شکل یک پرسش باقی می‌ماند؟ آیا مقصود ما از فلسفه‌ورزی بر عهده گرفتن تنزل آدمی است، یا قرار است مسئولیت بشر را به مسئولیت در برابر خودش فرو بکاهیم؛ انسانی که می‌داند وضعیتش درست در تضاد با یقین دینی است؟ هایدگر با راهبری فلسفه به سوی نتایج حتمی‌اش، فلسفه را به‌سان امری ابتدائاً الحادی توصیف می‌کند، چرا که عبارت است از دست، بالای دست خدا بردن. او پافشاری به حق می‌کند که فلسفه چیزی از «گناه» نمی‌داند؛ حتی وقتی فلسفه به عنصر خطاکاری در حرکت تاریخی دازاین [وجود خاص انسانی] پی می‌برد و به‌ویژه در این هنگام، چیزی از گناه نمی‌داند. این خودباوری الحادی فلسفه، آشکارا در پیوندی جدل‌آمیز با فهم مسیحیت [ادیان ابراهیمی] از هستی قرار می‌گیرد؛ در مسیحیت یعنی آنجا که دازاین [که در هایدگر هم فردی و هم

همگانی تعبیر می‌شود] به‌سان امری خودآیین پذیرفته نمی‌شود، بلکه ناگسسته از گناه و لطف، و فرمانبردار همهٔ فرامین الهی است که در خویشتن خویش این لطف را تجربه می‌کند این معارضه متمایز است. فلسفه حتی خود معارضه را مجزاً می‌کند، زیرا فقط به گوناگونی فهم‌های دازاین – از منظر الهی یا انسانی – توجه ندارد، بلکه متوجه معانی گوناگون خودِ فهم است. زیرا ایمان خودش یک پیش‌فرض است. ایمان، چه یک شرط‌بندی باشد و چه نباشد، نمی‌تواند به بی‌پیش‌فرض‌وارگی که فلسفه، شرط می‌بندد و فرض می‌کند برسد. جملات فلسفی این گونه است: فلسفهٔ مسیحی وجود ندارد. و این گفته ممکن است به یک معنی خیلی مسیحی باشد. همان گونه که لوتر و نظام لوتری به قدر کفایت این جمله را تکرار کردند. اما کسی، همین جمله را می‌تواند مبتنی بر نقد مدرن دین نیز بگوید و به این اعتبار، از خودآگاهی روشنایی بخش انسان‌گرایی پیروی کند.

ولی در حقیقت فقط گونهٔ خیلی خاصی از خودیابی کلامی و فلسفی هستند که موضوعات را به این صورت افراطی به دوگانگی آشتی‌ناپذیر می‌کشانند. کلام مسیحی به‌طور خاص، هیچ گونه یقین‌فراگیری در این مورد ندارد، بلکه مسئله را به‌سان امر طبیعی و در تقابل با عقل، کلام، و دانش الهیات می‌فهمد. البته این دانش طبیعی نسبت به خداوند دستیابی به ژرفای کامل عرفان مسیحیت را فراهم نمی‌کند. مسیحیت یقیناً دین و حیانی است و به طبیعت و وحی مبتنی است؛ یعنی مسیحیت بر مبنای وجود الهی منکشف شده، به طوری که حقیقت و محتوای آن را نمی‌توان به طریق طبیعی یا عقلانی فهمید. کاری که به تعبیر مسیحی، پیامبر برای رهایی بشر انجام داد و فوران فیض روح‌القدس، از منظر تلاش‌های طبیعی «خرد تنها» پذیرفتنی نیست، اما رشتهٔ کاملی از حقایق مسیحی (نه منحصر به مسیحیت) دربارهٔ وجود و چیستی خداوند وجود دارد که بدون وحی نیز می‌توان به آن‌ها رسید و به همین دلیل در سایر ادیان نیز

آن‌ها را می‌بینیم. برای همین یک نوع کلام «عقلی» در عصر مسیحیت، تبدیل به موضوع اصلی و بلکه مهم‌ترین موضوع مابعدالطبیعه فلسفی شد، تا روزی که فلسفه و مفهوم فلسفی معرفت، ذیل قواعد معرفتی که علوم طبیعی تجربی پرورده بودند گنجانده شد. این جریان تا جایی رسید که صدای ناقوس مرگ برای کل الهیات نظری به صدا درآمد. کانت این جریان را کامل کرد. نقد او از مابعدالطبیعه سنتی یک کار دوران‌ساز بود. از آن زمان به بعد یک موضوع که هنوز ذهن‌های مترقی سده هجدهم را به خودش مشغول می‌کرد از فلسفه کنار گذاشته شد و آن برهان‌های وجود خدا بود.

امروز دیگر کسی از فلسفه، برهان‌های وجود خدا را انتظار ندارد و کسی آن‌ها را نخواهد پذیرفت، با وجود کوشش‌های متفکرین بزرگ انگاره-اندیش که پس از کانت ظاهر شدند از این لحاظ کانت هنوز پیروز مانده است. اگر آگاهی عمومی، از روشنگری جدید نتیجه‌ای به جز نقد دین بیرون می‌کشید، باز هم شایستگی فلسفه چنان به تنگنا افتاده بود که دیگر کسی به آن زحمت اثبات وجود خدا را نمی‌داد. دست‌کم بعد از دوره‌ای که شک الحادی پیدا شد. در روزگار فعلی، دست‌کم پس از ظهور شک الحادی، براهین وجود خدا پیش‌فرض هر گونه معرفت عقلانی به خداست. بنابراین در حقیقت طوری شد که گویی آگاهی جدید (جدا از ایمان موجود در واقعیت و حیانی) و فلسفه (که آن آگاهی جدید به تحقق بخشی کامل خود در آن دست پیدا کرد) هر دو، پرسش خدا را کاملاً گم کردند.

ولی این اشتباه است که نبود این پرسش را به‌سان آزادسازی فلسفه و رساندنش به مقام یقینیات تصور کنیم. اطمینان فلسفه به خودش بیشتر از یقین الهیات به ثبات لرش ناپذیر ایمان نیست. برای الهیات دشوار است که از

۱. همان‌طور که معادل آیده در سرتاسر کتاب واژه «انگاره» گذاشته شده، در ترجمه idealist از هر سه واژه انگاره‌اندیش، انگاره‌باور و انگاره‌گرا برای برگرداندن این کلمه به فارسی استفاده شده است.

اقتضای هماهنگی ایمان با عقل شانه خالی کند. الهیات مسئولیت پاسخگویی به پرسش درباره معرفت طبیعی و عقلانی به خداوند را به عهده می‌گیرد، ولی برای فلسفه هم دشوارتر است — که با وجود دو حدّ یا وضعیت‌های مرزی گناه و مرگ، که دازاین انسانی به تجربه، ناتوانی خود را در مقابل زورآوری تقدیر درمی‌یابد — پرسش درباره خدا را پیش رو نگه ندارد! افلاطون در جایی اشارهٔ ژرفی کرده است (ایتالیک، C 888 از زبان پیرمرد آتنی، خودش و مرد سالخورده) که هنوز کسی را ندیده است که به این باور رسیده باشد که هیچ خدا یا خدایانی نیستند و این در همهٔ اعصار کهن سابقه نداشته است. مردمان کم سن و سال که به آزادی نامحدود علاقه دارند، شاید نابینا باشند، و ممکن است بعدها هم با زورآوری زمانه نابینا شوند؛ گویی به یک بیماری واگیردار/دئینه آثوتوس مبتلا شده باشند.^۱ آنچه که روح را به یک ساخت معتدل و معقول می‌رساند، بازگشتن به این شناسایی حقیقی یا دست کم درک وجود خدایان است، ولو اینکه هرگز حق اهمیت وجود آن‌ها برای زندگی آدمی به جا آورده نشود. برای مثال از نظر افلاطون بسیاری به این باور خودشان چسبیده‌اند که ایزدان هیچ اهمیتی به ما نمی‌دهند و اینکه به سادگی می‌شود آن‌ها را با نذورات و هدایا فریفت یا به آن‌ها رشوه داد.

این توجهات ما را برای بازاندیشی تمایزی که کانت بنا گذاشت و تا امروز اعتبار دارد آماده می‌کند؛ ملحد یا شخص بی‌خدا وجود هر گونه هستی برین یا غایبی را مطلقاً انکار می‌کند. خدا باور فیلسوف^۲ آن را اگر چه نه شبیه یک آدم با شعور آزاد، بلکه صرفاً به سان علت نخست عالم، باز می‌شناسد و مؤمن تئست^۳ (خدا باور دیندار)، معنای جهان به سان خالق را به واسطهٔ تمثیل طبیعت باز می‌شناسد. بنابراین همان‌طور که گفتیم پرسش از خدا یک موضوع فلسفی باقی می‌ماند.

با این وضعیت، توجه به پرسش در باب براهین وجود خداوند ضروری

1. δεινή ἄθεότης

2. deist

3. theist